

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایت عنوان بصری در مورد سفارش امام جعفر صادق - علیه الصلوة و السلام - به علاقمندان سیر و سلوک الی

الله: يك دستور بسیار کارساز و اساسی می باشد در راستای گذشتن از نفس اماره و خواهشهای مادی و طبعی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده روی در تلذذات بر می خیزند. مرحوم قاضی (استاد روحانی علامه طباطبائی و عدّه ای دیگر از بزرگان) دستور میدادند به شاگردان و مریدان سیر و سلوک إلی الله تا روایت عنوان بصری را بنویسند و بدان عمل کنند، و علاوه بر این میفرموده اند باید آنرا در جیب خود داشته باشند و هفته ای یکی دوبار آنرا مطالعه نمایند. این روایت بسیار مهمّ است و حاوی مطالبی بس نورانی و جامع در بیان مقام عبودیت و تسلیم و رضا، و کیفیت معاشرت، و کیفیت و مقدار غذا، و کیفیت تحصیل علم، و کیفیت حلم و مقدار شکیبائی و بردباری و تحمل شدائد در برابر گفتار هرزه گویان می باشد.

منبع حدیث: بحار الانوار، ج 1، ص 224 تا ص 226 کتاب العلم، باب هفت: آداب طلب العلم و احکامه، حدیث 17.

ترجمه حدیث به فارسی: کتاب روح مجرد اثر علامه طهرانی رحمه الله علیه، ص 177-185 .

Narration of 'Unwān al-Baṣrī on the advice of Imām Ja'far Sādiq - peace be upon him - to the

seeker of the path towards Allah: This is a very noteworthy narration with words of advice by the blessed Imam to seekers of the path to Allah Almighty. Critical issues related to seeking knowledge, servanthood and obedience to Allah, and struggling against the lower self are mentioned. Some of the inspired scholars were highly mindful of this hadith: for instance Marḥūm Qāḍī (spiritual teacher of the late Allāmah Tabātabā'ī) would instruct his students to write this narration and practice it, and also to have it with them in their pocket and study it once or twice a week.

Source: Biḥār al-Anwār, vol. 1, p. 224-226: Book of Knowledge, Sec. 7: "Etiquettes of seeking knowledge and its rulings", hadith 17.

Hadith translated to English by A. Rahmim.

أَقُولُ: وَحَدَّثُ يَخْطُ شَيْخَنَا الْبَهَائِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ: نَقَلْتُ مِنْ خَطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْفَرَاهَانِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ عُنْوَانِ الْبَصْرِيِّ؛ وَ
كَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً.

قَالَ: كُنْتُ أُخْتَلِفُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسِ سِينِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ، وَ أَحَبَبْتُ أَنْ
ءَاخُذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ.

« میگویم: من به خطّ شیخ ما: بهاء الدّین عاملی قدّس الله روحه چیزی را بدین عبارت یافتم:

شیخ شمس الدّین محمد بن مکیّ (شهید اول) گفت: من نقل میکنم از خطّ شیخ احمد فراهانی رحمه الله از عنوان بصری؛ و وی
پیرمردی فرتوت بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می‌گشت.

او گفت: حال من اینطور بود که به نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم. چون جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد، من به نزد او
رفت و آمد کردم، و دوست داشتم همانطوریکه از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز تحصیل علم نمایم.»

I [second Majlisi] say: I found something with the handwriting of our Shaykh Bahā'ī [Bahā al-Dīn

'āmili] – May Allah revere his soul - with the following words:

Shaykh Shams al-Dīn ibn Makkī [“First Martyr”] said: I narrate from the handwriting of Shaykh Aḥmad
al-Farāhānī from ‘Unwān al-Baṣrī – who was an elderly man upon whom 94 years had passed. He

[‘Unwān] said: I used to go to Mālik ibn Anas for some years. Then when Ja‘far Sādiq (peace be upon
him) came to Medina, I went to him, and desired to obtain [knowledge] from him as I did from Mālik.

فَقَالَ لِي يَوْمًا: إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أُرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي! وَ
خُذْ عَن مَالِكٍ وَ اخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

«پس روزی آنحضرت به من گفت: من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و وقتم در اختیار خودم نیست، و
جاسوسان و مفتّشان مرا مورد نظر و تحت مراقبه دارند.) و علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، آوراد و اذکاری
دارم که بدانها مشغولم. تو مرا از وردم و ذکرم باز مدار! و علومت را که میخواهی، از مالک بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش،
همچنانکه سابقاً حالت اینطور بود که به سوی وی رفت و آمد داشتی.»

He said to me one day, “I am a wanted man [socially sought after and/or politically under surveillance]
and at the same time, I have invocations [remembrances of Allah] in every hour of night and day,
therefore do not preoccupy me from my invocation! And obtain from Mālik and go to him as you used
to do so.”

فَاعْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ تَغَرَّسَ فِيَّ خَيْرًا لَمَّا زَحَرَيْتَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَ الْاِخْذِ
عَنْهُ.

قَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْعَدِّ إِلَى الرَّوَصَةِ وَ صَلَّيْتُ فِيهَا رَكَعَتَيْنِ وَ قُلْتُ: أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ، وَ تَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ!

«پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیری جزئی را هم تفرس می‌نمود، هر آینه مرا از رفت و آمد به سوی خودش، و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی‌کرد. پس داخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله شدم و بر آنحضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو میخواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرمائی، و از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم!»

I became sad from this, and departed from him, and said to myself, "If he found any good in me, he would not have denied me from going to him and obtaining [knowledge] from him." So I entered the Mosque of the Apostle [Muhammad] (peace be upon him and his progeny) and invoked *salām* (peace) upon him. Then I returned the next day to the *rawdhab* [space between the house/burial-place of the prophet and his pulpit, which in hadith is referred to as a *rawdhab* (garden) amongst the gardens of heaven] and prayed two *rak'as* there and said, "I ask you O Allah! O Allah! that you turn the heart of Ja'far towards me and nourish me with his knowledge with which I will be guided to your straight path!"

وَ رَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُعْتَمًا وَ لَمْ أَخْتَلِفْ إِلَيَّ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ لَمَّا أَشْرَبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ.
فَمَا خَرَحْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، حَتَّى عَيْلَ صَبْرِي.
فَلَمَّا صَاقَ صَدْرِي تَنَعَّلْتُ وَ تَرَدَّدْتُ وَ قَصَدْتُ جَعْفَرًا، وَ كَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ.

«و با حال اندوه و غصه به خانام باز گشتم؛ و بجهت آنکه دلم از محبت جعفر اشراب گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزل خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت بجای آورم) تا به جائیکه صبرم تمام شد. در اینحال که سینه‌ام گرفته بود و حوصله‌ام به پایان رسیده بود نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را بجا آورده بودم.»

And I returned to my home with sorrow and did not go to Mālik ibn Anas, for my heart had been made to drink from the love of Ja'far. Then I did not leave my home except for the obligatory prayers, until my patience ran out. Then when my heart became contracted, I wore my shoes and outer garment and intended Ja'far, and this was after I had prayed the 'Aṣr prayer.

فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟!

فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَيَّ الشَّرِيفِ.

فَقَالَ: هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهُ. فَجَلَسْتُ يَجْدَاءَ بَابِهِ. فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ فَقَالَ: ادْخُلْ عَلَيَّ بِرَكَّةِ اللَّهِ. فَدَخَلْتُ وَوَسَّلَمْتُ عَلَيْهِ. فَرَدَّ السَّلَامَ وَ قَالَ: اجْلِسْ! عَفَرَ اللَّهُ لَكَ!

«پس چون به در خانه حضرت رسیدم، اذن دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت. در اینحال خادمی از حضرت بیرون آمد و

گفت: چه حاجت داری؟!

گفتم: سلام کنم بر شریف.

خادم گفت: او در محلّ نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل در منزل حضرت نشستم. در اینحال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت خداوندی (که به تو عنایت کند). من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند و فرمودند: بنشین! خداوندت بیامرزد!»

Then when I arrived at the door of his home, I sought permission: a servant of his came out and said, “What is your need?” I said, “[To invoke] *salām* upon the *Sharīf* [his nobleness].” He said, “He is standing in his place of prayer.” So I sat down at the entrance of his home. I then waited only a little while when the servant came out and said, “Enter with Allah’s blessing.” So I entered and invoked *salām* upon him [Imām Sādiq]. He returned my *salām* and said, “Sit down! May Allah forgive you!”

فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَ قَالَ: أَبُو مَنْ؟!

فُلْتُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ!

قَالَ: تَبَّتْ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَ وَقَفَّكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَسَأَلْتُكَ؟!

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَ التَّسْلِيمِ غَيْرَ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا.

«پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکّر سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و گفتند: کنیهات چیست؟!

گفتم: أبو عبدالله (پدر بنده خدا)!

حضرت گفتند: خداوند کنیهات را ثابت گرداند و تو را موقّف بدارد ای أبو عبدالله! حاجت چیست؟!

من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از همین دعای حضرت هیچ چیز دیگری نباشد، هرآینه بسیار است.»

So I sat down; he dropped his head contemplating for a while, then raised his head and said, “What is your title?” I said, “*Abu ‘Abdillāb* (father of the servant of Allah)!” He said, “May Allah safeguard your

title and make you succeed O Abā ‘Abdillāh! What is your inquiry?” I then said to myself, “If there was nothing for me from visiting and saluting him other than this supplication, it would [still] be much!”

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مَسَأَلْتُكَ؟!

فَقُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ، وَ يَرْزُقِيَّ مِنْ عِلْمِكَ. وَ أَرْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابِيَّ فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ.
فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ
الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوْلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَ اسْتَفْهَمِ اللَّهَ يَفْهَمُكَ!

«سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه میخواستی؟!

عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند، و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت شریف تو درخواست نموده‌ام به من عنایت نماید.
حضرت فرمود: ای ابا عبدالله! علم به آموختن نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است واقع می‌شود. پس اگر علم می‌خواهی، باید در اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و بواسطه عمل کردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بپرسی و استفهام نمائی تا خدایت ترا جواب دهد و بفهماند.»

Next, he raised his head and then said, “What is your inquiry?” I said, “I asked Allah to turn your heart towards me and to nourish me from your knowledge, and I hope that Allah Almighty will respond to me by [You] the *Sharif* what I asked Him.” Then he said, “O Abā ‘Abdillāh! Knowledge is not with learning! Verily it is a light which is put in the heart of the one whom Allah the Blessed and Almighty wishes to guide. So if you desire knowledge, first seek in yourself the truth of servanthood, and seek knowledge by practicing it, and seek comprehension from Allah He will [then] make you comprehend.

قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! فَقَالَ: قُلْ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ!

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟!

قَالَ: ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكًَا، لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكًَا، يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ، يَصْعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَ لَا يَدْبِرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَ جَمَلُهُ اسْتِغَالِيهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ.
فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكًَا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ؛ وَ إِذَا قَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَيَّ مُدْبِرَهُ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛ وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ، لَا يَتَغَرَّعُ مِنْهُمَا إِلَيَّ الْمِرَاءُ وَ الْمَبَاهَاةَ مَعَ النَّاسِ.

قَادَا أَكْرَمَ اللَّهِ الْعَبْدَ يَهْدِيهِ الثَّلَاثَةَ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَ إِبْلِيسُ، وَ الْخَلْقُ. وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُّرًا وَ تَعَاخُرًا، وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا، وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا.

فَهَذَا أَوْلُ دَرَجَةِ التَّقْوَى. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

يَلِكِ الدَّارُ الْآخِرَةَ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَفِيفَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

«گفتم: ای شریف! گفت: بگو: ای پدر بنده خدا (أبا عبدالله)!

گفتم: ای آبا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام است؟

گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند، همه اموال را مال خدا می‌بینند، و در آنجائیکه خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می‌گذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و با از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می‌شود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به تدبیرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد تا مجال و فرصتی برای خودنمائی و فخریه نمودن با مردم پیدا نماید.

پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان می‌گردد؛ و دنیا به جهت زیاده‌اندوزی و فخریه و مباهات با مردم نمی‌رود، و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را به جهت عزت و علو درجه خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند.

و اینست اولین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

«آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنیا را فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است.» (قرآن کریم 28:83).

I said, "O *Sharīf!*" He said, "Say O Abā 'Abdillāh!" I said, "O Abā 'Abdillāh! What is the truth of servanthood?" He said, "Three things: [i] that the servant does not see for himself ownership in what Allah has given him, because servants do not have any ownership: they see property as property of Allah, putting it where Allah has ordered them to do so; [ii] and the servant does not devise any plans (*tadbīr*) for himself; [iii] and all his preoccupation is in what He Almighty has commanded him towards and prohibited from.

Then when the servant does not see for himself any ownership in what Allah Almighty has given him, it becomes easy upon him to perform charity in the way Allah Almighty has commanded him to perform

charity. And when the servant hands over planning for himself to his Planner, tribulations of the lowly life (*dunyā*) become easy upon him. And when the servant is preoccupied with what Allah Almighty has commanded and prohibited him, he does not find free time from these for boasting and pride with people. And when Allah honors the servant with these three, the *dunyā*, Satan and creation become easy (or insignificant) for him. And he will not seek the *dunyā* as multiplication and arrogance, and does not seek what is with people as superiority and high-handedness, and does not let his days go in vain. And this is the first degree of piety; Allah the Blessed and Almighty says, “That Home of the Hereafter We shall give to those who do not intend high-handedness or mischief on earth: and the future is for the pious.” (Qur’ān 28:83).

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَوْصِنِي!

قَالَ: أَوْصِيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ، فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُوفِّقَكَ لِاسْتِعْمَالِهِ.

ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْجِلْمِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ. فَاحْفَظْهَا، وَإِيَّاكَ وَالتَّهَؤُونَ بِهَا!

قَالَ عُنْوَانٌ: فَفَرَعْتُ قَلْبِي لَهُ.

«گفتم: ای ابا عبدالله! به من سفارش و توصیه ای فرما!

گفت: من تو را به نه چیز وصیت و سفارش می‌نمایم؛ زیرا که آنها سفارش و وصیت من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوند مسألت می‌نمایم تا ترا در عمل به آنها توفیق مرحمت فرماید.

سه تا از آن نه امر درباره تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا از آنها درباره حلم و بردباری است، و سه تا از آنها درباره علم و دانش است. پس ای عنوان آنها را به خاطرت بسپار، و مبدا در عمل به آنها از تو سستی و تکاهل سرزند!

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم.»

I said, “O Abā Abdillāh! Give advice to me!” He said, “I advise you with nine things, and verily these are my advice to the seekers of the path towards Allah Almighty, and Allah I ask to make you succeed in practicing this. Three of it are with regards to the training (*riyādhah*) of the self, three in forbearance, and three in knowledge, so preserve them and be very careful of not neglecting them!” *Unwān* said, “So I cleared my heart for it.”

فَقَالَ: أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الرِّيَاصَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحِمَاقَةَ وَالبَلَهَ؛ وَ لَا تَأْكُلُ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ؛ وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ سَمِّ اللَّهَ وَ اذْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءآلِهِ: مَا مَلَأَ أَدَمِيَّ وَعَاءًا شَرًّا مِنْ بَطْنِيهِ؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَابُدَّ فَتَلْتُ لِبَطْنِيهِ وَ تَلْتُ لِبَشْرَائِيهِ وَ تَلْتُ لِنَفْسِيهِ.

«پس حضرت فرمود: اما آن چیزهایی که راجع به تأدیب نفس است آنکه: مبادا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی میکند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که فرمود: هیچوقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علیهذا اگر بقدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس به مقدار تُلْتُ شکم خود را برای طعامش بگذارد، و تُلْتُ آنرا برای آبش، و تُلْتُ آنرا برای نفسش.»

Then he [the Imām] said, “Now, the ones with regards to *riyādhah*: [i] be careful of not eating what you do not crave, for that inherits stupidity and foolishness, and [ii] do not eat except when you are hungry, and [iii] when you eat, eat of that which is legitimate (*halāl*) and mention the name of Allah and remember the narration of the Apostle – peace be upon him and his progeny: ‘No man filled a container worse than his inside (stomach), and if he had to [eat], then a third for his food, a third for his drink and a third for his breath.’

وَ أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الْجِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً! وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَاسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي؛ وَ إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ.

وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَتِي فَعِدَّهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَاءِ.

«و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسیکه به تو بگوید: اگر يك کلمه بگوئی ده تا می‌شنوی به او بگو: اگر ده کلمه بگوئی یکی هم نمی‌شنوی! و کسیکه ترا شتم و سب کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می‌گوئی راست می‌گوئی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گوئی دروغ می‌گوئی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد. و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مزده بده که من درباره تو خیرخواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم.»

“And the ones with regards to forbearance: [i] whoever says to you: ‘if you say one [bad] thing [to me], you will hear ten [from me]!’ Then say: ‘if you say ten things, you will not hear one!’ [ii] And he who swears at you, say to him: ‘if you are truthful in what you say, then I ask Allah to forgive me, and if you

are lying in what you say, then I ask Allah to forgive you!' [iii] And he who promises you profanity, promise him good counsel and consideration!

وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتِ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعَنُّتًا وَ تَجْرِبَةً؛ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا، وَ خُذْ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ وَ اهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْرًا! فَمُرْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ؛ وَ لَا تُغْسِدْ عَلَيَّ وَرْدِي؛ فَإِنِّي أَمْرٌ ضَيِّقٌ بِنَفْسِي. وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى.

«و اما آن سه چيزي كه راجع به علم است: پس، از علماء بپرس آنچه را كه نميداني؛ و مبادا چيزي را از آنها بپرسى تا ايشان را به لغزش افكني و براي آزمون و امتحان بپرسى. و مبادا كه از روي رأي خودت به كاري دست زني؛ و در جميع اموري كه راهي به احتياط و محافظت از وقوع در خلاف امر داري احتياط را پيشه خود ساز. و از فتوي دادن بهرهيز همانطور كه از شير درنده فرار ميكني؛ و گردن خود را جسر و پل عبور براي مردم قرار نده.

اي پدر بنده خدا (أبا عبدالله) ديگر برخيز از نزد من! چرا كه تحقيقاً براي تو خير خواهي كردم؛ و ذكر و ورد مرا بر من فاسد مكن، زيرا كه من مردمي هستم كه روي گذشت عمر و ساعات زندگي حساب دارم، و نگرانم از آنكه مقداري از آن بيهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند براي آن كسي باد كه از هدايت پيروي ميكند، و متابعت از پيمودن طريق مستقيم مي نمايد.»

“And the ones with regards to knowledge: [i] ask the people of knowledge what you do not know, and be careful of never asking them so to trouble (or puzzle) them or test them, and [ii] never practice anything with your own opinion, and take caution in all [affairs] in which there is a way [to do so], [iii] and fear giving decrees (*fatwā*) as you are dreadful of the Lion and [as such] to not make your neck a bridge for people!

[Now] leave me O Abā Abdillāh, for I have given you counsel, and do not let my invocation be damaged, for verily I am a man that is unyieldingly vigilant to myself, and Peace (*Salām*) be upon whoever follows guidance.”